



# دُوست

سال پنجم

شماره ۲۶۷، پنجمین شنبه

۱۳۸۶ دیماه

۳۰۰ تومان



# روزیت

مجله‌ی خردسالان ایران

۱۳۰

شیطونک

۱۸

جایزه

۲۰

قصه‌ی حیوانات

۲۲

پدر من...

۲۴

کاردستی

۲۵

فرم اشتراک

۲۷

ترانه‌های زندگی



## به نام فداوند بفشنده‌ی مهربان

صاحب امتیاز: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره)



با من بیا ...

۳



قول

۷



نقاشی

۸



فرشته‌ها

۱۰



مامان و مامان بزرگ

۱۱



جدول

۱۲



بازی



پدر و مادر عزیز، مربی کرامی

- مدیر مسئول: مهدی ارگانی
- سردبیران: الشین اعلاء، مرجان کشاورزی آزاد
- تصویرگر: محمدحسین حلوانیان
- کارگردان و صفحه‌آرایی: مجتبی حلوانیان
- نیتوکرانی و چاپ: مؤسسه چاپ و نشر عروج
- امور مشترکین: محمدرضا ملائر
- نشانی: تهران- خیابان انقلاب-جهان راه کالج، شماره ۹۶۲ نشر عروج
- تلفن: ۰۱۲۹۷-۶۶۷ و ۰۱۲۹۷-۶۶۷-۰۶۸۲۲ - شماره: ۰۱۲۹۷-۰۶۶۷۱۲۲۱۱

این مجموعه ویژه‌ی خردسالان طراحی شده است. علاوه بر جنبه‌های آموزشی، تقویتی و سرگرمی، افزایش مهارت‌های عملی خردسالان از اهداف اصلی آن است. بریدن، جدا کردن، رنگ آمیزی، حتی خط خطا کردن و هر گونه فعالیت پیش‌بینی نشده از طرف کودک، می‌تواند به ایجاد ارتباط، اعتماد به نفس، شادی و رشد خلاقیت او کمک کند. او را در شیوه استفاده از مجله آزاد بگذاریم. تنها به عنوان پیشنهاد و راهنمایی در بعضی از صفحات مجله توضیحات کوتاهی درج شده است.

# با من بیا



دوست من سلام.

من جیرجیرک هستم.

همان که شبها تا صبح برای تو جیرجیر می‌کنم! بعضی‌ها فکر می‌کنند من آواز می‌خوانم و جیرجیر آواز من است. اما آن‌ها اشتباه می‌کنند. ما جیرجیرک‌ها، با مالیدن بال‌های جلو به یکدیگر یا به پاهای عقبی، این صدای قشنگ را به وجود می‌آوریم. حالا من، تا تاریک شدن هوا وقت دارم که پیش تو باشم و همراه تو مجله‌ی دوست خردسالان را ورق بزنم. پس تا دیر نشده با من بیا ...



لر

مرجان کشاورزی آزاد



یکی بود، یکی نبود.

یک خرگوش سفید بود و یک خرگوش سیاه. آنها با هم زندگی می‌کردند و یک مزرعه‌ی کوچک و قشنگ هم داشتند. یک مزرعه پر از هویج و کلم و کاهو. اما چند روز بود که اتفاق عجیبی در مزرعه می‌افتد. روز اول چند تا هویج غیب شد! روز بعد چند تا کلم و روز بعد چند تا کاهو. خرگوش سیاه و خرگوش سفید، تصمیم گرفتند شب و روز مراقب باشند تا ببینند چه بلایی بر سر هویج‌ها و کاهوها و کلم‌ها می‌آید. یک شب وقتی خرگوش سفید کنار مزرعه بیدار نشسته بود و مراقب دوروبر بود، موش را دید که یک هویج بزرگ را برداشته و با خود می‌برد! خرگوش سفید نزدیک موش رفت و گفت: «چرا بی‌اجازه به مزرعه می‌آیی و هویج و کلم و کاهو می‌بری؟» موش گفت: «ترسیدم اجازه ندهید!» خرگوش گفت: «به من قول بده بی‌اجازه چیزی از مزرعه نبری. هر چه لازم داشتی به من یا به خرگوش سیاه بگو.» موش قول داد و رفت.

صبح، خرگوش سفید ماجرا را برای خرگوش سیاه تعریف کرد. خرگوش سیاه گفت: «موش به تو قول داد؟» خرگوش سفید گفت: «بله قول داد.» خرگوش سیاه گفت: «فقط به تو قول داد؟!» خرگوش سفید گفت: «خب بله! چون فقط من آنجا بودم.» خرگوش سیاه با خودش گفت: «خوش به حال خرگوش سفید. او از موش قول گرفت ولی من قول ندارم! او به سراغ



موس رفت و به او گفت: «تو باید به من هم قول بدھی. از همان قولی که به خرگوش سفید دادی.» موس گفت: «خب بابا جان! به تو هم قول می‌دهم.» خرگوش سیاه گفت: «خب بدھا!» موس گفت: «دادم!» خرگوش سیاه گفت: «پس کو؟» موس گفت: «وای از دست تو! من به تو قول می‌دهم بی‌اجازه به مزرعه نیایم و چیزی نبرم! خوب شد؟» خرگوش سیاه گفت: «این‌ها را می‌دانم ولی قولی که به من دادی کو؟» موس فکر کرد و گفت: «قولی که به تو دادم در مزرعه است! آن‌جا که کلم‌ها و کاهوها و هویج‌ها را کاشته‌ای!»

خرگوش سیاه با عجله به مزرعه برگشت و همه‌جا مous گشت!

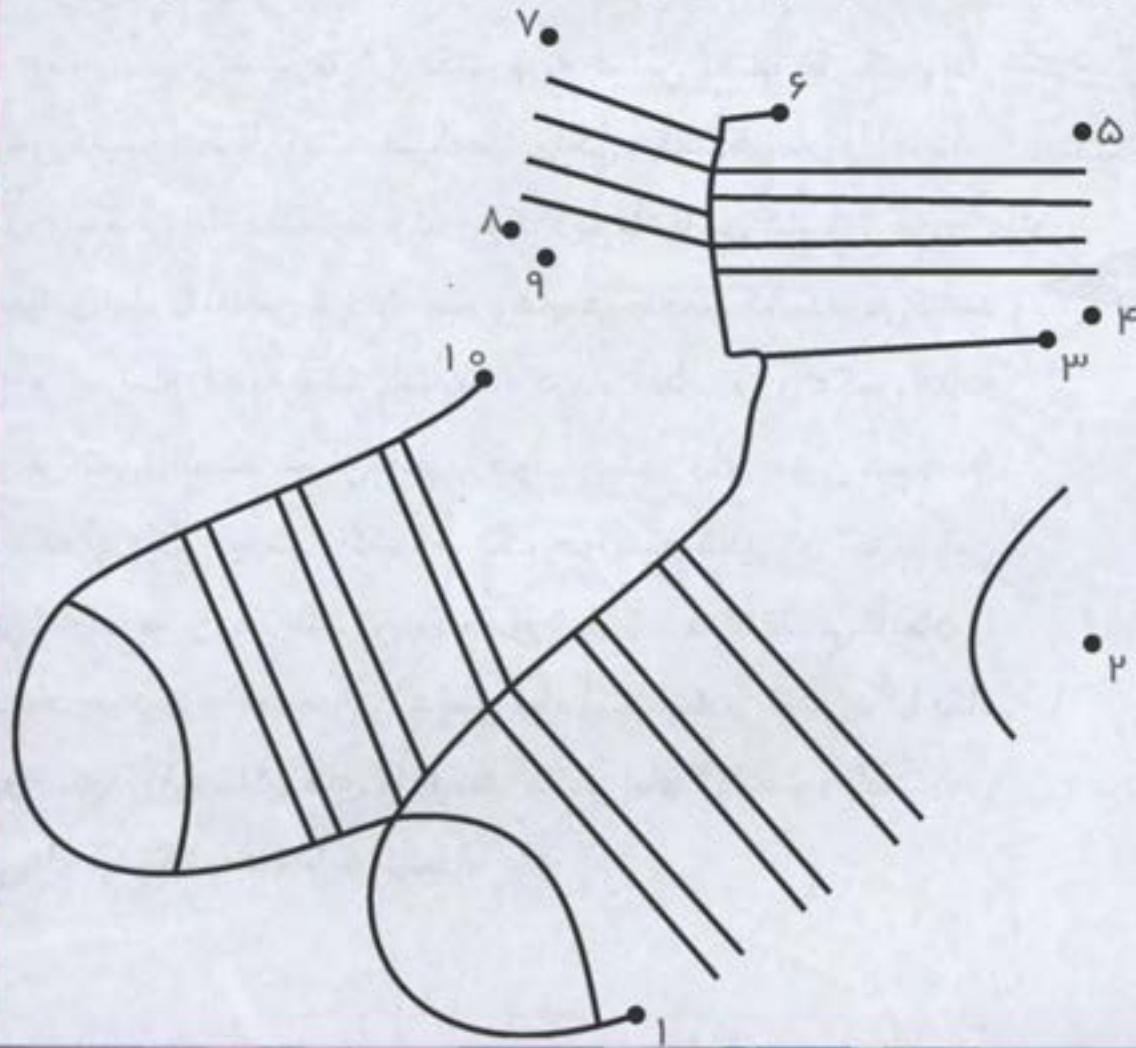
او نمی‌دانست قول مous همان هویج‌ها و کلم‌ها و کاهوایی‌هستند!



# نقاشی



دایره‌های سیاه ۱ تا ۱۰ را به هم وصل کن تا شکل کامل شود. آن را رنگ کن.



# فلمک



من و حسین می خواستیم نقاشی بکشیم. به حسین گفتم: «بیا عکس امام را نقاشی کنیم.» حسین گفت: «خب!» مدادرنگی و کاغذهایمان را آوردیم. روبه روی عکس امام نشستیم و شروع کردیم به نقاشی کشیدن. من اول قاب عکس امام را نقاشی کردم. حسین هم، هر چه من کشیدم، می کشید اما کج و نامرتب! بعد به عکس امام نگاه کردم. آفتاب روی عکس افتاده بود و من نمی توانستم عکس امام را خوب ببینم. برای همین هم وسط قاب عکس، یک خورشید کشیدم. یک خورشید طلایی و گفتم: «این عکس امام!» حسین هم مثل من یک خورشید کشید. ما نقاشیهایمان را پیش مادر بردیم و گفتیم: «این عکس امام است! مادر نقاشی‌ها را نگاه کرد و خندید. بعد نقاشی‌های ما را کنار عکس امام گذاشت و گفت: «این نقاشی‌های قشنگ را همه باید ببینند!»





# مامان (مامان بزرگ)

ترانه‌های خانه

مامان جون من  
رفته اداره  
من توی خونه‌ام  
اون سر کاره



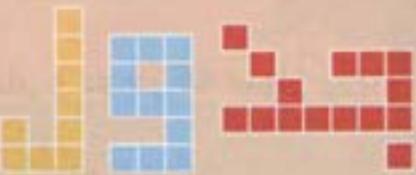
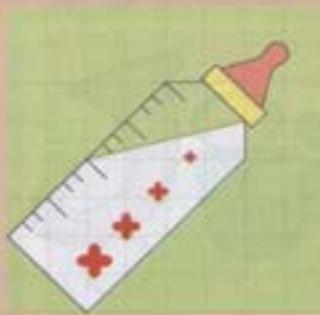
جعفر ابراهیمی

مامان بزرگم  
مونده تو خونه  
یواش تو گوشیم  
لا لا می خونه

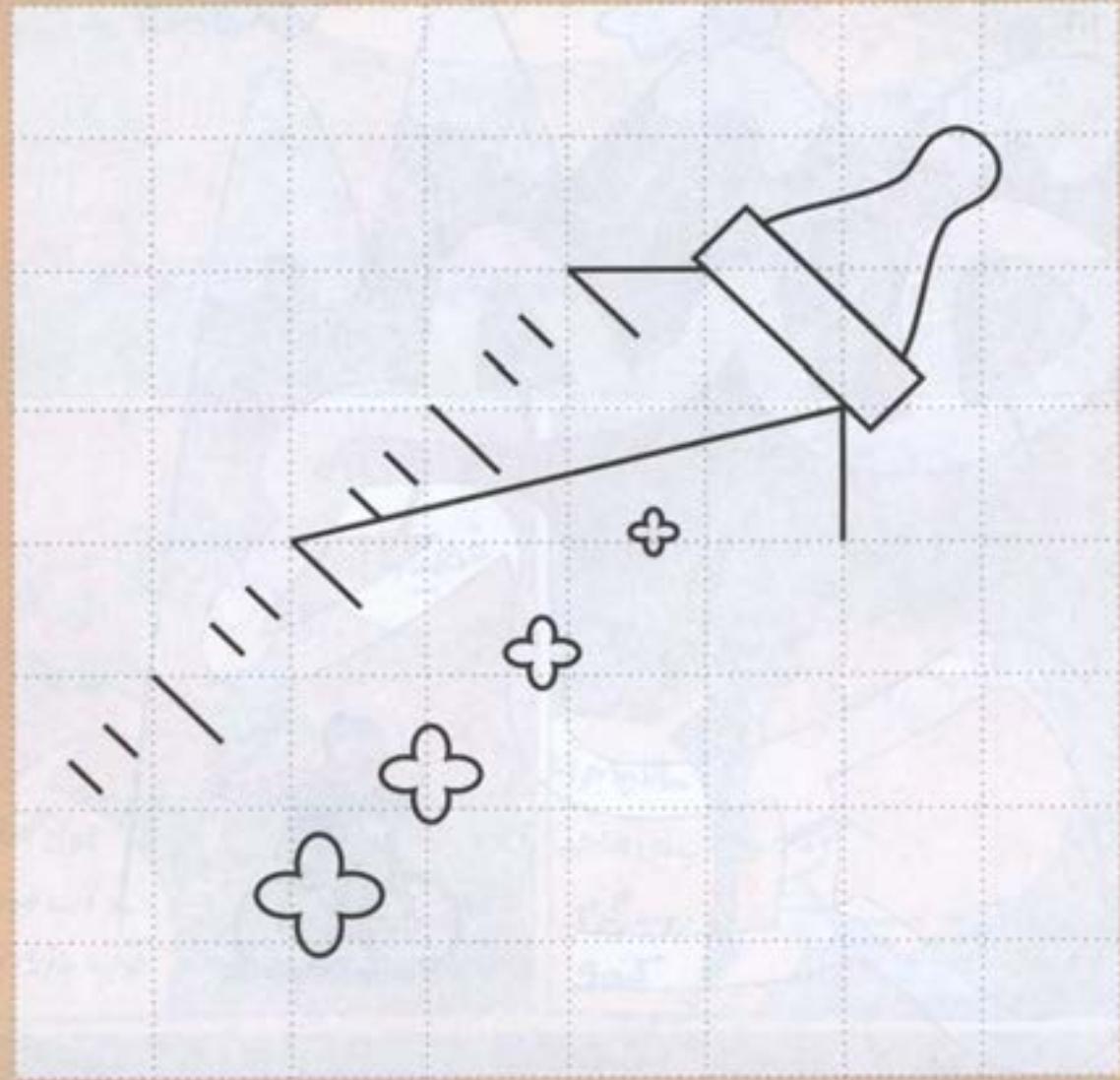
مامان بزرگم  
خسته و پیره  
به جای من، اون  
خوابش می گیره

کاشکی مامانم  
بیاد دوباره  
مامان بزرگم  
بره اداره!



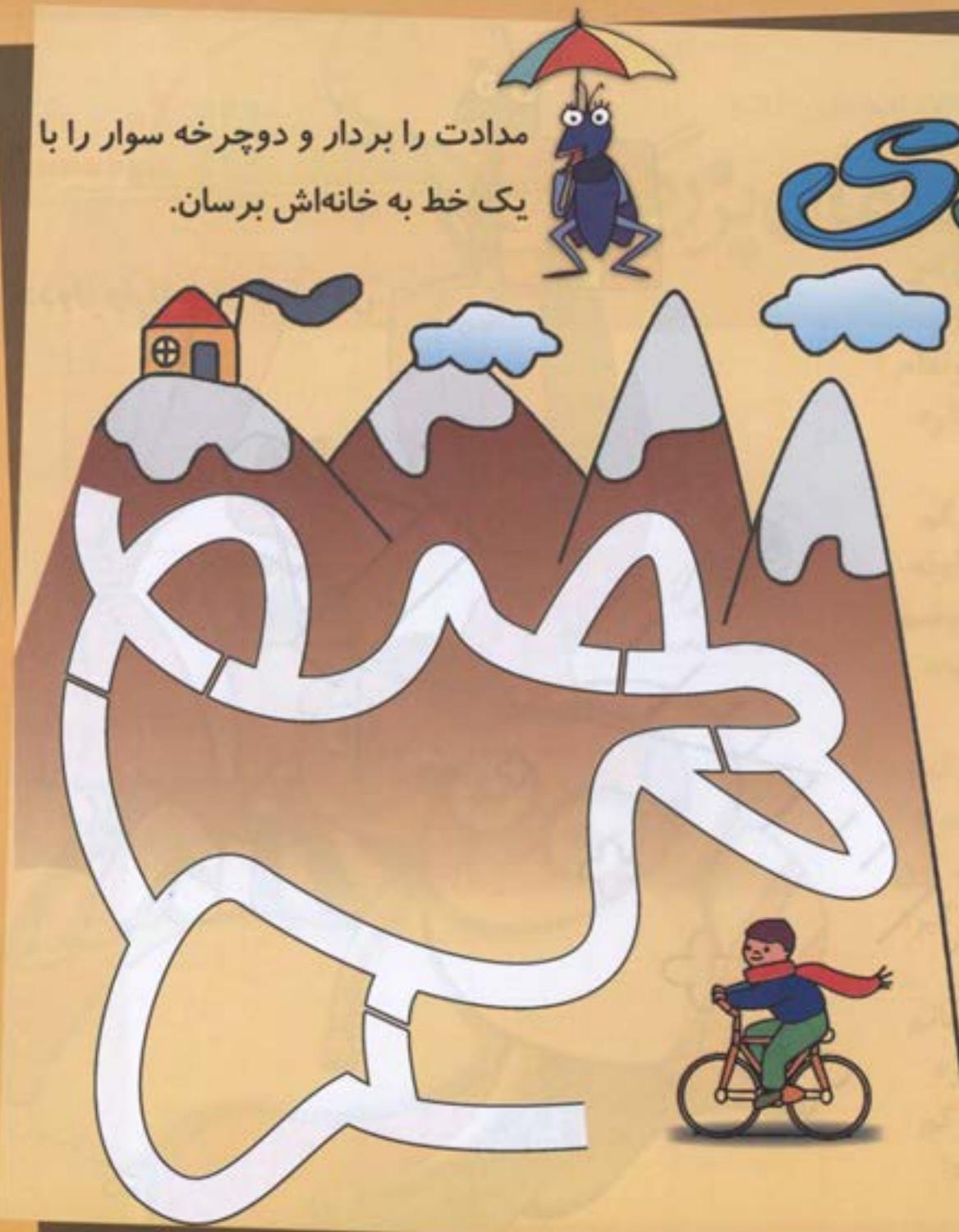


جدول را کامل و رنگ کن.



# بچه

مدادت را بردار و دوچرخه سوار را با  
یک خط به خانه اش برسان.



شیطونک!

حصہ نمبر ۹



من حسابی حوصلہ ام  
سرزفتہ۔ اینجا ہم فقط کے  
توپ ہست و یک گلداں گل!



خھیل!

اول گلداں گل  
رو آب می دے بعد با  
توپ بازی می کنم!

حالاچ چوری  
با این ٹھاٹ  
رو سرگرم  
کنے گی









# اگر می خواهید خواهر یا برادر بزرگترتان به مجله های شما دست نزند اشتراك دوست نوجوانان را برایش بگیرید



قابل توجه مقاضیان خارج از کشور  
بهای یک شماره هفتگی دوست  
خاور میانه(کشور های همچو) . . . . اربال  
آرuba، افریقا، زاین . . . . اربال  
امریکا، کانادا، استرالیا ۱۲۵۰۰ ریال  
بستگان هر یک از افراد ساکن در خارج از کشور  
که در ایران سکونت دارند، می توانند مبلغ فوق را به  
حساب اعلام شده واریز و سپس نشانی فرد خارج از  
کشور را به امور مشترکان مجله دوست ارسال کنند.

بهای اشتراك تا پایان سال ۱۳۸۵ - هر ماه ۴  
شماره - هر شماره ۲۷۵۰ ریال  
مبلغ اشتراك را به حساب شماره ۵۲۵۲ بانک  
صادرات میدان انقلاب کد ۷۶  
به نام موسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) واریز کنید  
(قابل پرداخت در کلیه شعب بانک صادرات در  
سراسر کشور)  
فرم اشتراك را همراه با رسید بانکی به نشانی  
تهران، خیابان انقلاب، چهار راه حافظ، پلاک ۹۶۲  
امور مشترکان مجله دوست ارسال فرمایید.

مشترکین محترم استان اصفهان می توانند مبلغ اشتراك خود را به شماره حساب ۱۰۰۴ ۱۱۸۷۵۰۱۰۰۰ قابل  
پرداخت در کلیه شعب بانک ملی در ایران واریز کنند.  
آدرس: اصفهان - خیابان شیخ بهای - مقابل بیمارستان مهر گان - نمایندگی چاپ و نشر عروج -  
تلفن: ۰۳۱۱۲۳۶۴۵۷۷  
واحد اشتراك مجله دوست نوجوانان





با معرفی شخصیت‌های  
دانش‌آموز به آنکه آن کو  
پوچیده در هر آدینه داشته باشد  
لذت را بخواهد کنند

موس

فیل

طوطی

گوریل

مار

زرافه



# حائزه

یکی بود، یکی نبود. غیر از خدا هیچ کس نبود.

یک روز حیوانات جنگل تصمیم گرفتند یک جشن و یک مسابقه بزرگ بر پا کنند.



بالای یک سنگ رفت و گفت: «حالا گردن بلندترین حیوان جنگل برای گرفتن جایزه بیاید!» همه به

نگاه کردند. گفت: «جایزه را به من خنديد و خواست جلو بروند که

بدهید! از سر تadem من گردن است!» و به هم نگاه کردند و قاه قاه خنديدند.

جلو رفت و جایزه‌اش را گرفت. بعد گفت: «باید صبر کنند!»



گفت: «حالا بلند دم ترین حیوان جنگل برای گرفتن جایزه بیاید.» همه به

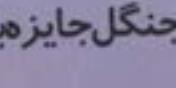
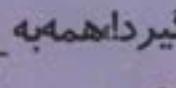


نگاه کردند

**خندید و خواست چلو برو د که رو باره  
گفت ا جایزه را ب اهن**



بدهید. من تمام بدنم دم است!»



بگذارید اول بی دست و پاترین حیوان جنگل جایزه بگیرد! همه به نگاه کردند.



با خوش حالی چلو رفت و جایزه اش را کفرفت. بعد برای دم بلندش جایزه گرفت.



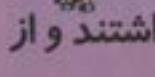
برای بینی بزرگ اش جایزه گرفت. آن وقت



همه فریاد زدند: «حالانوبت پرندۀ‌ای است که کج ترین نوک را دارد! او هم باید جایزه بگیرد!»



خندید و یک جایزه برای خودش برداشت. آن روز به همه خیلی خیلی خوش گذشت.



همه جایزه داشتند و از

این که خداوند آن‌ها را به این شکل آفریده، خیلی خیلی خوش حال بودند.

# لیلی میمون

در همان موقع در جایی دورتر، گوزن  
بچه میمون را دید که راه خانه را گم  
کرده است.



میمون قرمز، اولین کسی بود  
که آنها را دید.

آن روز، میمون مادر، هر چه بچه اش را صدا  
زد، جوابی نشنید. او خیلی نگران شد.



گوزن بچه میمون را پشتیش سوار کرد و  
او را به طرف خانه برداشت.



او فوراً میمون مادر را خبر کرد.



میمون مادر از دیدن بچه میمون سوار بر گوزن، خیلی تعجب کرد.



او با خوشحالی، بچه میمون را بغل گرفت و از گوزن تشکر کرد!





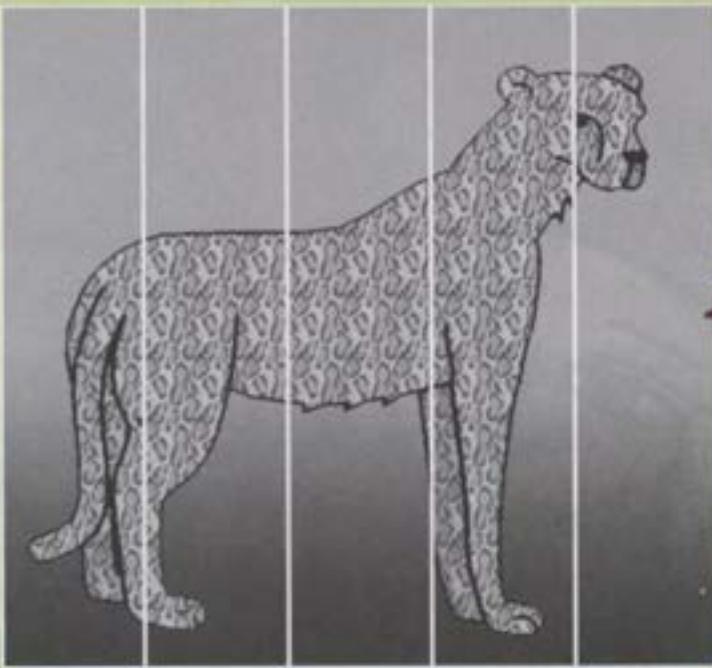
# پدر من

پدر من مهندس برق است. او ناشنوا است. مادرم می گوید زمان جنگ، یک بمب بزرگ نزدیک سنگر پدرم منفجر شد و از آن روز به بعد، پدرم دیگر هیچ صدایی را نمی شنود. من و مادر، بازبان اشاره با او حرف می زنیم. پدرم در یک شرکت بزرگ خانه سازی کار می کند. او نقشه‌ی برق ساختمان‌ها را می کشد. من از وقتی که خیلی خیلی کوچک بودم زبان اشاره را از مادرم یاد گرفتم. من و پدر، فیلم‌های خنده‌دار را خیلی دوست داریم. ما همیشه با هم فیلم تماشا می کنیم. من حرف‌هایی را که در فیلم می گویند، بازبان اشاره به پدرم می گویم. آن وقت هر دو با هم می خنديم. پدر من خیلی با هوش است. اگر موقع حرف زدن به لب‌های ما نگاه کند می فهمد ما چه گفته‌ایم. من و مادرم، او را هزار هزار تا دوست داریم.

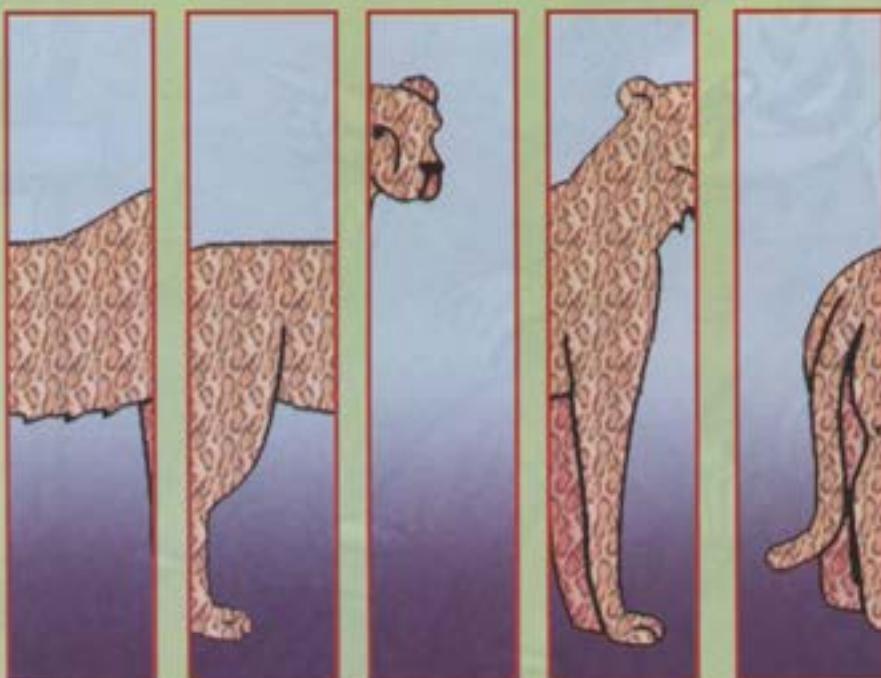




# کارهای



شکل‌ها را از روی خط قرمز قیچی کن.  
آن‌ها را روی تصویر بالا، سر جایشان بچسبان.





خردسانان  
رسانی

۱۳۸۶ سال پایان اشتراک بهای

هر ماه چهار شماره، هر شماره ۳۲۵۰ ریال

مبلغ اشتراک را به حساب چاری شاره‌ی ۵۲۵۳ بانک صادرات شعبه‌ی انقلاب کد ۷۶ به نام مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) واریز کنید.

فرم اشتراک راهنمای راسید بانکی به نشانی تهران، خیابان انقلاب اسلامی، چهارراه کالج، فروشگاه مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) شماره ۹۶۲ امور مستر کان محله دوست خرد سالان ارسال فرماید.

قابل پرداخت در کلیه شعب بانک ملی، در ایران و ایران خارجی.

آدرس: اصفهان، خیابان شیخ بهایی، مقابل بسازان شهر گان، نمایندگی چاپ و ستر عروج تلفن: ۰۳۶۴۵۷۷

نیازهای و پستهای خود را بر این تراکت ایجاد کنید و میتوانید ارسال میلیاتی شماره تلفن ۰۲۱۶۰۷۶-۰۸۳۳۳ تلفن ۰۲۱۶۰۷۶-۰۸۳۳۳ در همان مکارهای داشته باشید.



اشتراك

١٦

نام خانوادگی:

تاریخ تولد:

مشانی

کد دسته

تلاش

مشروع

تاشماره:

### شروع اشتراک از شماره:

100





نشانی فرستنده

جای تمبر



نشانی گیرنده

تهران - خیابان انقلاب اسلامی، چهار راه کالج، فروشگاه مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره)  
شماره ۹۶۲ امور مشترکان مجله هفتگی دوست خردسالان

com  
کامپ



# ترانه‌های زندگی

مصطفی رحماندوست



نم نم نم، بارونه

بارونه دونه دونه

چک چک آواز می خونه

سبزه صداسش

پامی کوبه به پنجره

به پشت بام خونه

سرخه و زرد و آبیه صدای پاش

رنگ بهاره خندههاش

